



نقش دین در قانون اساسی افغانستان

پدیدآورنده (ها) : نجفی، حسین؛ جهانتیغ، حسین

حقوق :: نشریه جستارهای حقوق عمومی :: بهار ۱۳۹۷ - شماره ۴

صفحات : از ۱۵۳ تا ۱۷۵

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1349979>

تاریخ دانلود : ۱۴۰۳/۰۱/۱۱

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



مقالات مرتبط

- تشیع و افغانستان امروز
- ساختار سیاسی افغانستان، رئیس جمهور و رئیس اجرایی
- تعلیم و تربیت در افغانستان
- منبع شناسی قرآن و علم
- اسلام سیاسی و القاعده
- گفتگو: سه موج حادثه ساز تا انقلاب دینی
- پیشگیری اجتماعی از وقوع جرائم کودکان در پروتکل الحاقی به کنوانسیون حقوق کودک (درباره خرید و فروش، روسپیری و هرزه نگاری کودکان)
- معنا و مفهوم "حسن نیت در قراردادها"
- تأملی بر جنبه های کاربردی دعاوی مسئولیت مدنی علیه دولت در قبال خسارت های زیست محیطی
- تطبیف (کم فروشی)
- مفهوم توسعه پایدار در گستره حقوق بین الملل انرژی
- بررسی نقش هویت ملی، قومی و مذهبی در تأمین امنیت اجتماعی

عناوین مشابه

- سیر تطور تساهل سیاسی در قانون اساسی افغانستان و نقش آن در تأمین حقوق شیعیان
- گزارش بعضی از فعالیتهای و سخنرانیهای ارائه شده در دفتر: میزگرد نقش قانون اساسی در ایجاد صلح و امنیت اجتماعی در افغانستان
- نقش مقدمه ی قانون اساسی در تفسیر اصول و شناخت اهداف و رسالت های قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران
- جلوه های حقوقی اتحاد ملی و انسجام اسلامی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و نقش رسانه ملی در تحقق آن
- حق آزادی عقیده و بیان در اعلامیه جهانی حقوق بشر و قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان
- نقش ارکان نظام در اجرای قانون اساسی
- «بررسی تطبیقی مبانی حاکمیت در قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان و ایران»
- آزادی در قانون اساسی افغانستان و تطبیق آن با اسلام و حقوق بشر
- نقش قانون اساسی در حل چالش های ملی
- نقش پلیس در حمایت کیفی از آزادی های بنیادین و حقوق مقرر در قانون اساسی

نقش دین در قانون اساسی افغانستان

حسین نجفی ۱

دانشجوی دکتری حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد دامغان

حسین جهانتیغ ۲

دانشکده حقوق و علوم سیاسی، کارشناس ارشد حقوق عمومی، دانشگاه آزاد اسلامی

واحد زاهدان

چکیده

افغانستان از دیرزمان یک کشور دینی است و بحث دین و قانونگذاری در افغانستان همواره از مباحث چالش بر انگیز بوده است. در رویارویی مداوم دوجامه اسلام خواهی و تجدد گرایی از نوع غربی و یا کمونیستی آن، در این کشور اسلام گرایان تا حدودی توفیق داشته‌اند. اسلام در جامعه افغانستان از جایگاه والایی برخوردار بوده و برای مردم مسلمان کشور افغانستان اصالت دارد. به همین دلیل بانیان قوانین اساسی گذشته کشور، خواسته یا ناخواسته، بر این امر تاکید ورزیده‌اند. قانون روح و روان جامعه است. جایگاه و خواستگاه دین در قانون اساسی افغانستان رویکرد حداقلی می باشد که مرز آن در افغانستان مخالف نبودن قوانین و مقررات با معتقدات و احکام اسلام است. بدین معنا که به منابع اسلامی در قانون اساسی افغانستان نه به عنوان تنها مبنا و نه به حیث منبع و مصدر اصلی تصریح نشده است. و مراجعه به سایر منابع (اعلامیه جهانی حقوق بشر، منشور ملل متحد و عرف) منعی وجود ندارد.

کلید واژه: دین، قانون اساسی، افغانستان.

مقدمه

قانون اساسی، میثاق بین ملت و دولت است و وظایف، اختیارات و میزان اقتدار قوای عالی و نهادهای سیاسی حاکمیت را تعیین و شیوهی اداره‌ی کشور و اعمال قوا را مشخص می‌کند. باورها و اعتقادات یک ملت، مهم‌ترین محتوا و درون مایه‌ی قانون اساسی یک کشور محسوب می‌شود. فرهنگ سیاسی یک ملت، چارچوب کلی قانون اساسی آن‌ها را شکل می‌دهد. در قانون اساسی است که اهداف، آرمانها و آرزوهای یک ملت گنجانده شده و راه‌های تحقق آن‌ها نیز تعیین می‌شود. قانون اساسی نشان‌دهنده جریان، گردش و انتقال قدرت است. در قانون اساسی است که شکل حکومت و اداره‌ی عمومی تعیین می‌شود. در حقیقت، اساس و بنای اصلی تمام حکومت‌ها بر قانون اساسی استوار گردیده و دیگر قوانین باید بر وفق اصول آن پی ریزی و تصویب گردند و در غیر این صورت فاقد اعتبار و ضمانت اجرایی خواهند بود. یکی از مسائل مهمی که در یکی دو قرن اخیر مورد توجه اندیشمندان اسلامی و مصلحان اجتماعی قرار گرفته است رابطه «دین» و «سیاست» و میزان «دین» در امور «اجتماعی و سیاسی» است. دین اسلام مجموعه‌ای نظام مند و منسجم است که احکام و ارزشهایش با اهداف، مبدأ و مبانی فکری آن هماهنگ است و دارای ساختار خاص سیاسی، فرهنگی، عبادی، اقتصادی و نظامی است؛ اگر رسالت دین تحقق عدالت اجتماعی، احقاق حق، ایجاد بستری مناسب برای رشد و تعالی افراد بشر است، بی تردید مستلزم ساختار سیاسی و حکومتی است و مسلماً بدون ساختار سیاسی نیلی به اهداف مزبور ممکن نیست. با توجه به مطالب گفته شده در این مقاله به بررسی نقش دین در قانون اساسی افغانستان می پردازیم.

مفهوم قانون

واژه «قانون»، معرب کلمه یونانی اوکانن^۱ است که معانی مختلفی چون روش، قاعده، ترتیب، رسم، دستور و اصل هر چیز برای آن ذکر شده است و در اصطلاح، مجموعه‌ای از بایدها و نبایدها، حقها و تکلیفها و ضابطه‌ای کلی است که حیطه عملی و کاربردی همه افراد جامعه

^۱ ūkanon

از آن شناخته شود. قانون، گاه به گروه و صنفی خاص از مردم یک کشور اختصاص دارد؛ مانند قانون کار، قانون تجارت و... و گاه با قطع نظر از شغل، حرفه و موقعیت، بدون استثنا، تمامی افراد کشور را دربرمی گیرد که در اصطلاح از آن به قانون اساسی اوکانونیشن^۱ یاد می شود. از این جهت، مهمترین ممیزه قانون اساسی، شمول آن به تمامی افراد جامعه است و مسائلی در آن مطرح می شود که مربوط به ماهیت مشترک همه افراد اجتماع می گردد.^۲

مفهوم اسلام

اسلام، در لغت به معنای تسلیم و پذیرش خاضعانه است، و به همین معنا، به عنوان وصف کلی دین الهی در این آیه و آیاتی دیگر معنای اصطلاحی اسلام، «عقیده و شریعت» است که رسول گرامی، محمد بن عبدالله (ص) از سوی خداوند متعال، به ارمغان آوردند. مقصود از اسلام در آیه آتی همین معناست: «اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الإسلام ديناً»^۳.

مقصود از «عقیده»، مجموعه مفاهیمی است که رسول الله آورد و بدان آفریننده عالم و آفرینش و گذشته و آینده حیات و نقش انسان در آن و مسؤولیت وی در پیشگاه خدا را شناخته ایم. این مفاهیم «عقیده» نامیده شده؛ زیرا دانسته های قطعی و یقینی است که دل به آن بسته ایم. مراد از «شریعت»، مجموعه قوانین و نظامی است که دستاورد پیامبر است و به تمامی شؤون حیات بشر می پردازد، چه فکری و چه مذهبی و چه اجتماعی، به هر رنگ و بوی اقتصادی و سیاسی و غیره. بنابراین اسلام مبدأ کامل است؛ زیرا عقیده کاملی در هستی است که نظام اجتماعی - که نمودهای مختلف حیات را در بردارد - برگرفته از آن است.

^۱ uconstitution allaw

^۲ عمید زنجانی، عباس علی، بایدها و نبایدها در قانون اساسی، مجله الهیات و حقوق، شماره ۶، ۱۳۸۱، ص

۳۴-۱۱.

^۳ آیه سوم سوره مائده

اسلام، برآورنده آشکارترین و مهم‌ترین نیاز بشر، یعنی چارچوب فکری و نظام اجتماعی است!

واژه قانون در دین اسلام

آنچه از واژه «قانون» در دین اسلام به ذهن متبادر می‌شود احکام شرع است؛ یعنی احکام کلی الهی که از سوی خداوند برای سعادت بشر بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده است. از این منظر، قانون‌گذاری به خداوند اختصاص دارد و شأن فقیه و حاکم اسلامی استخراج این قوانین از منابع است. حال این پرسش مطرح می‌شود که آیا پاسخ همه نیازهای متغیر انسان‌ها و جوامع در محدوده منصوصات یافت می‌شود. برخی با استناد به اصل کلی خاتمیت و جامعیت دین اسلام، بر این باورند که همه نیازها در همین منصوصات قابل پاسخ‌گویی است. ولی برخی دیگر از اندیشمندان بر آن‌اند که برای دسته‌ای از وقایع و نیازهای متغیر و متطور بشر، حکم صریح و مدونی در نصوص، هر چند به عموم یا اطلاق، نمی‌توان یافت! اما اینان این عدم الوجدان را دلیل بر عدم الوجود و آن را به معنای اهمال آن وقایع یا نیازها از سوی شارع نمی‌دانند. به عبارتی، مالا نص فیه به معنای مالا حکم فیه نیست و زمام این گونه امور به حکومت اسلامی و حاکم آن سپرده شده است. از این جاست که مفهوم احکام حکومتی مطرح می‌شود.^۳

مفهوم قانون اساسی

پس قانون اساسی، سند تضمین‌کننده حقوق و آزادیهای انسانهاست که از یک طرف باید تعیین کند چه دستگاهی عهده‌دار اجرای حقوق مردم است و از سوی مشخص کند دولت به عنوان مجری قانون، به چه شکلی پدید آید و مملکت را اداره کند تا به حقوق و آزادیهای

^۱فضلی، عبدالهادی، ساختار کلی حکومت اسلامی شرح اصول قانون اساسی اسلامی از دیدگاه شهید صدر،

حکومت اسلامی، مترجم: امینی، عبدالله، شماره ۲۰، ۱۳۸۰، ص ۷۷.

^۲صرامی، سیف‌الله، احکام حکومتی و مصلحت، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۰، ۵۳-۵۴.

^۳تقوی، مصطفی، احکام حکومتی؛ قانون اساسی و کارآمدی، مجله جستارهای سیاسی معاصر، شماره ۳، ۱۳۹۰،

مردم لطمه‌ای وارد نیاید. به عبارت روشنتر، قانون اساسی عهده‌دار تأمین دو چیز است: یکی حقوق و آزادیهای اساسی افراد کشور و دیگری تعیین اساس و پایه‌های حکومت و دولت و نحوه اداره کشور^۱. (عمید زنجانی، ۱۳۸۱: ۱۱)

منظور از قانون اساسی، همان طور که از اسمش پیداست، قانون مادر است که تمامی قوانین کشور در داخل و چارچوب آن، قابل اجرا باشد. در تعریف قانون اساسی، گفته می‌شود: مجموعه قواعدی کلی است که تعیین‌کننده وظایف دولت و ملت و اختیارات اساسی دولت و حقوق و آزادیهای ملت است و همچنین تنظیم‌کننده روابط مابین نهادهای داخل حکومت و تنظیم‌کننده روابط حقوق ملت و دولت می‌باشد. مجموعه این قواعد که همان قانون اساسی است، باید کلی، صریح، بدون تناقض و قابل اجرا باشد و نیز باید دارای شروط اختصاصی دیگری هم باشد که شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی یک کشور آن را ایجاب می‌کند^۲.

دین و مؤلفه های آن در اسلام

از نظر راغب اصفهانی، دین به هر سه معنای طاعت، جزا و شریعت در قرآن به کار رفته است. راغب می‌گوید: و الدین یقال للطاعه و الجزا، و استعیر للشریعه. و الدین کالمه «اسم لما شرع الله تعالی لعباده علی لسان الانبیا، لیتوصلوا به الی جوار الله» و لکنه یقال اعتباراً بالطاعه و الانقیاد للشریعه. قال الله تعالی «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل عمران: ۱۹) و «وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ» (نساء: ۱۲۵) ای الطاعه. «وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ» (نساء: ۱۴۶) و قوله تعالی «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ» (نساء: ۱۷۱) و قوله تعالی «أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ» (آل عمران: ۸۳) یعنی الاسلام. لقوله «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ» (آل عمران: ۸۵) «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ» (توبه: ۳۳) و قوله تعالی «وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ» (توبه: ۲۹). در این معنی، دین مرادف با اسلام است. این معنی موضوع بحث ماست.

^۱ عمید زنجانی، عباس علی، بایدها و نبایدها در قانون اساسی، مجله الهیات و حقوق، شماره ۶، ۱۳۸۱، ص

۱۱.

^۲ همان، ص ۱۳.

معنای جزا نیز که خارج از بحث ماست، از کریمه ۸۶ سوره مبارکه «واقعہ» به خوبی قابل استنباط است: «فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ» (واقعہ: ۸۶) ای غیر مجزین! از دیگر معانی دین معنی «حال» است. «قال الی اعرابی: لو رأیتنی علی دین غیر هده» ای حال غیر هده. و یکی دیگر از معانی دین «حساب» است. به همین جهت، به روز قیامت «یوم الدین» گفته می شود: «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» (فاتحه: ۳) (ابوعبید، ۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۱۳۵-۱۳۶). دو کلمه «المدین و المدینه» نیز به معنای «العبد و الامه» آمده است که این معانی نیز در بحث ما نمی گنجد و خارج از بحث ماست. مطالب یادشده در مفردات راغب که گزیده ای از مطالب معاجم دیگر نیز هست، به خوبی گویای این است که دین حق از نظر قرآن به آن چیزی اطلاق می شود که شارع مقدس و باری تعالی برای هدایت و راهنمایی بندگان به سوی خود بر زبان و دل انبیا جاری ساخته است. اعتباراً به «طاعت»، «بندگی»، «انقیاد» و «شریعت» نیز دین گفته می شود؛ چون هریک از اینها با اضافه به آن چیزی که شارع برای هدایت مردم توسط انبیا، فرستاده معنا و مفهوم پیدا می کنند. از این رو، دین به معنای جزا و یا طاعت و یا شریعت نمی تواند مورد بحث ما باشد.^۲

برای یک تعریف منطقی، ما نیاز به دو چیز داریم: اول، جنس که باید یکی از مقولات ده گانه باشد؛ دوم، فصل که باید خصیصه ای منحصر به فرد باشد تا یک تعریف کامل شکل بگیرد. اما این گونه تعریف‌ها اگر هم از جنس و فصل حقیقی باشد در مورد حقایق است نه مفاهیم انتزاعی. مفاهیم انتزاعی از آن رو که جنس و فصل حقیقی ندارند از این قانون مستثنا هستند و نمی توان برای آنها تعریف حقیقی ارائه کرد. برای این نوع مفاهیم تنها می توان موضوع را معنا کرد و به عبارتی، شرح الاسم و به عبارت دقیق تر شرح اللفظ برای آن در نظر گرفت. کلمه دین اصطلاح خاصی است؛ هم منشأ انتزاع و هم عناصر تشکیل دهنده خاصی دارد. برای کشف منشأ انتزاع و نیز عناصر تشکیل دهنده آن باید به منبع معتبری مراجعه کرد. این منبع از نظر ما چیزی جز قرآن نیست. برای این امر بهترین راه این است که موارد استعمال

^۱ راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات، مدخل دین، دفتر نشر کتاب، ۱۳۶۳، بی‌جا.

^۲ نمازی، محمود، بررسی تطبیقی تعریف و مولفه‌های دین در نگاه غرب و اسلام، مجله معرفت، شماره ۱۸۳،

دین را در قرآن بررسی کنیم؛ آنها را کنار هم بگذاریم و یک تعریف جامع و کاملی را به دست دهیم. در یک نگاه کلان به قرآن، قرآن بعد از آنکه دین را به دین حق و باطل تقسیم می کند، به گونه ای صریح دین حق را مرادف و همسان با اسلام معرفی می فرماید. کریمه ۱۹ سوره مبارکه «آل عمران» می فرماید: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»؛ همانا دین نزد پروردگار عالم فقط اسلام است. و در کریمه دیگر می فرماید: «و کسی که بجز اسلام، دین دیگری برگزیند از او پذیرفته نخواهد شد» (آل عمران: ۸۵؛ نساء: ۱۲۵؛ مائده: ۳). شناخت اسلام نیز راهی جز مراجعه به قرآن و سنت قطعی ندارد. از این رو، ما به موارد استعمال این کلمه در قرآن مراجعه می کنیم تا هم به معنا و یا معانی دین بپردازیم و هم منشأ نزاع آن را به دست آوریم!

موقف قوانین اساسی در باره دین:

نظام های ضد دینی

کشورهای کمونیستی و سوسیالیستی شوروی سابق، چین و ... که دارای ایدئولوژی الحادی هستند.

کمونیسم و ادیان

آنان معتقدند که ادیان مختلف چیزی نیستند جز وسیله در دام انداختن اقوام، و در حقیقت ادیان آمده اند تا خادم امپریالیسم و استثمار باشند. لذا از آموزه های کمونیسم این است که «دین افیون توده هاست.» مفهوم این جمله از دید مارکسیستی و کمونیستی این است که اقشاری مانند قشر روحانیون مردم را فریب داده و دین را اسباب رسیدن خود به قدرت می کنند و مردم عامی هم فریب آنها را می خورند.

کمونیسم که از سال ۱۹۴۹ ساختار حکومتی چین را تشکیل می دهد، مذهب را به عنوان ظلم کننده در حق طبقه کارگر معرفی کرده است و در دوران ۲۷ ساله حکومت مائو زدو ننگ، بنیان گذار کمونیسم در چین، همه جنبش های مذهبی سرکوب شدند.

ساختار سیاسی حکومت در اتحاد جماهیر شوروی از سال ۱۹۱۷ میلادی مبتنی بر ایدئولوژی کمونیستی پی-ریزی شد و پیش از آن نیز نزدیک به دو قرن رهبریت واحد بر دولت و کلیسا، حکمرانی می-کرد. مخصوصا در دوره اخیر، ایدئولوژی کمونیستی اقتضائات خود را تا حد امکان بر قلمرو نفوذ اتحاد جماهیر شوروی تحمیل کرد. ایدئولوژی سوسیالیستی کمونیستی با ادعای برابری و توزیع عادلانه ثروت برای همه شهروندان، بهره مندی شهروندان از رفاه عمومی و باز دودن دین از عرصه اجتماع و در تنگنا قرار دادن متدینین مسیحی و مسلمان نسبت به پایبندی بر باورهای خویش، تلاش کرد تا از تاثیر باورهای دینی در میان شهروندان کاسته و اصول خود را جایگزین هر باور آسمانی نماید.

همچنین آن ها در مورد اعتقاد به منجی و نجات دهنده می گویند چنین عقایدی نه تنها کمک به جامعه ای نمی کند، بلکه جامعه را از پیشرفت باز داشته و تنها خشم مردمی که باید به آزادی و حقوق برابر برسند را فرو می نشاند. پس از آن مردم، برده اربابان زورگو شده و بی آنکه دین و آیینی را درک کنند تسلیم آن می شوند و در نهایت هم با جو حاکم بر جامعه مسموم پیش می روند. عقایدی مانند توکل به روحانیت و ظهور منجی و یا حل شدن مشکل به شکل معجزه آسا مفاهیمی از این قبیل است که کمونیست ها این عقاید و مفاهیم را عاملی برای عقب ماندگی و پیشرفت نکردن می دانند. از این رو کمونیست ها دشمنی خود را با همه ادیان اعلام داشته اند. اما در میان ادیان، دین یهودیت را استثناء نموده، می گویند که یهود یک طبقه ی مظلوم بوده و یهودیان به دین خود نیاز دارند تا حقوق غصب شده خویش را دوباره اعاده نمایند. برای روشن شدن میزان ارتباط میان کمونیسم و یهودیت می توان گفت؛ مکتب سیاسی اول انقلاب بلشویکی از هفت شخص تشکیل می شد که به جز یک تن از آنان، دیگران همه یهودی بودند.

سوسیالیسم و دین

سوسیالیسم، تئوری یا سیاستی می-باشد که هدف آن مالکیت یا نظارت کل اجتماع بر ابزار تولید - سرمایه، زمین، دارایی و غیره - بوده و اداره آنها را در جهت تأمین منافع همگانی، هدف خود قرار می دهد، یا از آن حمایت می کند». مهم ترین عنصر مشترک نظریه-های سوسیالیستی، تکیه بر برتری جامعه و سود همگانی بر فرد و سود فردی است.^۱ به عبارتی سوسیالیسم را باید به عنوان سیستمی بشناسیم که بر اساس نفی مالکیت-های فردی بنا نهاده شده است، و نتیجه اینکه سوسیالیسم، مالکیت را در اختیار قدرت-های عمومی قبول دارد و در دست افراد نمی-پذیرد.^۲

سوسیالیست‌ها در صدد انکار اصل دین بر آمدند، زیرا بر این باور بودند که دین عبارت است از ساخته طبقه حاکم برای تحمیل طبقه محکوم، یعنی برده-دار، برای اینکه برده-ها صدایشان در نیاید، طبقه فئودال برای اینکه رعیت-ها، اعتراض نکنند و طبقه بورژوا، برای اینکه کارگران انقلاب نکنند، لازم می-دانستند که از نظر فرهنگی، عاملی را ایجاد کنند برای تثبیت وضع موجود و آن عبارت بود از دین و مذهب. مسیحیت در این باره می-گوید: این شرایطی هست که خواست خداست و کسی نمی-تواند آن-را تغییر دهد. این طبیعی است که یکی فقیر باشد و یکی غنی. به عبارتی رویکرد آخرت گرایی مسیحیان را می-توان از جمله موارد دین گریزی در سوسیالیسم دانست. مسیحیت به ریشه-ها و عوامل پدید آمدن شکاف میان فقیر و غنی و آثار اجتماعی آن کاملاً بی‌اعتنا است و هر دو را به آخرت حواله می دهد.^۳

^۱ آشوری، داریوش، دانشنامه سیاسی، تهران، انتشارات سهروردی، چاپ اول، ۱۳۶۶، ص ۲۰۴.

^۲ فرهیخته، شمس الدین، فرهنگ فرهیخته-واژه-ها و اصطلاحات سیاسی-حقوقی، تهران، انتشارات زرین، اول، ۱۳۷۷، ص ۴۹۸.

^۳ تشجاعتی زند، علی رضا، آنک مسیح... اینک انسان!، هفت آسمان (فصل نامه تخصصی ادیان و مذاهب)، شماره هشتم، ۱۳۷۹، ص ۱۳۷.

تهی بودن مکتب تحریف یافته مسیحیت از هر دو جنبه نظری و عملی، کلیسا را با مشکلات گوناگونی مواجه ساخت و روحانیت کلیسا را در مقابله با شبهات و اشکالات فکری، عقیدتی و عملی تا حدودی آسیب پذیر ساخت^۱.

نظام‌های غیردینی

در نظام‌های لائیک و سکولار (جدایی دین از سیاست) که در عین حال فعالیت دینی یا ضددینی ازاد است. سکولاریسم یک دکترین (نظریه سیاسی) است که بر اساس آن دین نباید قدرت سیاسی و قانونگذاری داشته باشد یا در صدد بدست آوردن قدرت سیاسی یا قانونگذاری باشد. با این حال گاهی اوقات اصطلاحات سکولاریسم و "سکولاریته" به معنای لائیسیته به کار می‌روند.

سکولاریسم

سکولاریسم را نخستین شاخصه‌ی دوره‌ی مدرنیته خوانده‌اند^۲. سکولاریسم اندیشه‌ای است که در جهان غرب در دوره رنسانس در مقابل حاکمیت دینی کلیسا مطرح و پرورده شد. به خصوص این جریان زمانی شدت گرفت که حادثه بسیار مهمی در جهان رخ نمود تا در فرایند تاریخی جوامع غربی گسستی را ایجاد کند، و بشر نوین و جهان عقلانی وی را از جهان عقلانی گذشته متمایز سازد. ورود علم به صحنه تاریخ زندگانی‌شیر بود، که با آن مسیر و حتی صحنه تاریخ دگرگون گردید. یکی از پیامدهای مهم و اصلی ورود سکولاریسم و عرفی‌گرایی بود که بر جامعه جهان جدید حاکم شد. نفوذ و قدرت آن به قدری تند و سریع بود که بر تمام ظواهر زندگی تأثیر گذاشت.

سکولاریسم در مقام تعریف با مباحث نظری رابطه دین و دولت عجین می‌شود. عده‌ای که دین و سیاست را همبسته و یکپارچه می‌نگرند؛ عده‌ای دیگر بر جدایی این دو مقوله اصرار می‌ورزند. در واقع سکولارها معتقد به جدایی و انفکاک دو مقوله فوق می‌باشند. واژه

^۱ رهنمایی، سید احمد، غرب شناسی، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۶، چاپ نهم، ص ۱۰۱.

^۲ آنجفی، موسی، تمدن برتر، اصفهان، چاپ دوم، آرم، ۱۳۹۰، ص ۱۸۱.

سکولاریسم (Secularism) که معمولاً در میان کشورهای پروتستان رایج است، و از واژه لاتین Saeculum (به معنای گیتی) می باشد. در کشورهای کاتولیک اروپا معمولاً واژه Laicite^۱ مورد نظر است. Loas به معنای مردم و Laikos به معنای عامه مردم که در رویارویی با کاهنان و روحانیان معنا می یابد. عده‌ای گاهی دو واژه Laicite^۱ و Secular را مترادف هم قرار می دهند. اما لائسیته که اصطلاحی فرانسوی است در آغاز برای تبیین نظام حکومتی برآمده از انقلاب فرانسه به کار رفته است و نمی توان آن دو را یکسان شمرد زیرا هیچ یک از نظامهای حکومتی اروپایی مسیحی را نمی توان لائیک خواند^۱ (مجله دانش پژوهان، ۱۳۸۴: شماره ۷).

در عصر جدید سکولاریسم به معنای کنار گذاشتن آگاهانه دین از صحنه معیشت و سیاست معرفی شده است.^۲

لائسیته

لائسیته از واژه «لایکس» که خود نیز اشتقاقی از «لائوس» یونانی است ریشه می گیرد. نزد هومر، لائوس عنوانی بود که به «سربازان عادی» در برابر رؤسا و سران ارتش اطلاق می شد. سپس با تأسیس و تشکیل «شهر» یونانی (پولیس)، لائوس معنای «مردم»، «افراد شهر»، «اعضای شهر»، «شهروندان» و یا «مردمان مجتمع در مجلس شهر» را پیدا می کند... لائویی مشتق دیگری از واژه لائوس است که به مردم عادی جامعه (عوام) در تمایز با منصب داران اطلاق شد... اما «لائیک» نه واژه‌ای یونانی، بلکه لاتینی است که از سده دوازدهم میلادی در گفتمان کلیسایی به ویژه پس از قرن شانزدهم، در اروپا فراگیر می شود. این واژه نیز از کلمه یونانی «لایکس» برآمده و از همان ریشه لائوس استخراج می شود.^۳

«لائسیته جزئی از «جدایی دولت و جامعه مدنی» (یا جدایی حوزه عمومی از حوزه خصوصی) است که یکی از بنیادهای عصر مدرن را تشکیل می دهد. جدایی دولت و جامعه

^۱مجله دانش پژوهان، اسلام و سکولاریسم، شماره ۷، ۱۳۸۴، ص ۸۱

^۲ Rosemary Goring, Dictionary Of Beliefs and Religions, Wordsworth, second edition, 1995, p468.

^۳وثیق، شیدان، لائسیته چیست؟؛ تهران: نشر اختران، چاپ دوم، ۱۳۸۷، ص ۲۶.

مدنی پیش شرط لائسیته است ... لائسیته جدایی دین از دولت است، و نه از سیاست و دولت محدود به حکومت یا قدرت اجرایی نمی‌شود»^۱.

«لائسیته ... آن چیزی است که از اتحاد دو مضمون سیاسی، لازم و ملزوم و جداناپذیر تشکیل می‌شود: ۱. جدایی دولت (که در برگیرنده سه قوه مقننه، مجریه و قضاییه است) و بخشهای عمومی جامعه از نهاد دین، کلیسا، و مشخصاً استقلال دولت نسبت به ادیان و ارجاعات مذهبی و ۲. تضمین و آزادی از سوی دولت لائیک برای همه اعتقادات اعم از مذهبی و غیرمذهبی»^۲.

در مجموع تفاوت لائسیسم^۳ آیینی است که به موجب آن، نهادهای اجتماعی و وظایف مدنی - بویژه وظایف قضایی و آموزشی - باید به اشخاص غیر روحانی محول شود. اصولاً وصف لائیک، در مقابل وصف دینی و ایمانی است و به معنای بی‌اعتنایی به مذهب و جدا سازی سیاست از انگاره‌ها و آموزه‌های دینی است. حکومت‌هایی مانند فرانسه و ترکیه و ... لائیک هستند. در حالی که حکومت سکولار^۴ حکومتی است که در قانون اساسی خود، هیچ یک از مذاهب موجود را به عنوان مذهب رسمی ذکر نکند و با جنبش‌های مذهبی بی‌ارتباط باشد و هیچ کاری را نیز به هدف‌های دینی و روحانی اختصاص ندهد. سکولاریسم زیر ساخت نظری اکثر حکومت‌های غربی است.

نظام‌های مبتنی بر دین

برخی کشورهای غربی مانند دانمارک و ... که دارای کلیسای دولتی‌اند و اکثر کشورهای اسلامی که اسلام دین رسمی آنها است.

برخلاف نظریه فیلسوفان مدرن، که وظیفه حکومت را ایجاد نظم و حداکثر تأمین رفاه مادی مردم می‌دانند، فیلسوفان کلاسیک معتقدند که حکومت علاوه بر تأمین امنیت و عدالت، وظیفه

^۱ همان، ص ۹.

^۲ همان، ۱۶.

^۳ Laicism

^۴ Secular state

تربیت مردم و هدایت آنان به سوی خیر و سعادت و زمینه‌سازی برای اکتساب فضایل انسانی را نیز به عهده دارند. تفاوت مهم حکومت دینی با حکومت‌های غیر دینی آن است که حکومت دینی، افزون بر تأمین نیازهای مادی، بر توزیع عادلانه امکانات تأکید می‌ورزد و به لحاظ توجه به فطرت و حقیقت انسان ارزش‌مدار است. از این رو، عدالت خواهی، هدایت و تربیت جامعه برای نیل به سعادت و خیر حقیقی و ملاحظه مصالح اخروی، از شاخصه‌های اصلی حکومت دینی است.^۱

پیشینه قانون در افغانستان

قانون و قانون‌گرایی به معنی امروزی، حاصل سال‌ها تلاش و مبارزه آگاهان جامعه و نتیجه تحمل رنج و سختی - ملت‌ها است که سال‌ها مرتع حاکمانی بوده‌اند که برای رسیدن به سلطنت، پا روی حقوق اساسی آن‌ها می‌گذاشتند، و آن‌ها را به بردگی می‌گرفتند، گاهی نیز پارا از این هم فراتر نهاده، عده‌ای را می‌سوزانند، گروهی را فدای منافع گروه دیگری می‌نمودند، تا به حاکمیت شان، ثبات و دوام بخشند. افغانستان، نیز از این قاعده مستثنا نبوده است. قدرت طلبی، انحصارگرایی در این کشور به شکل مدرن‌تری نسبت به مغرب زمین وجود داشته است. «شاه» که وارث برحق پیشینیانی؛ چون بنی امیه و بنی عباس تلقی می‌شد، براساس احترام و قرائت آنان از دین و حاکمیت، به عنوان «ظل الله» (یعنی سایه خدا) بر مردم این دیار حکم می‌راند. اما از اقبال بد یا دست تقدیر، این «سایه خدا» که در این قطعه از زمین گسترده بود، در جهت مخالف طبیعت ظاهر شد؛ به گونه‌ای که در بهار بسیار سرد، و در فصل سرما، داغ و سوزان می‌نمود، هرچند کسانی که نزدیک‌تر به نقطه مرکزی «ظل الله» بود، احساس آرامش می‌کرد؛ ولی اکثر مردم در بهار طبیعت از سرما و در فصل سرمای طبیعت از سوزش گرمای «سایه خداوند» در اذیت بودند، و ناله‌ها سر می‌دادند. در ابتدا، این ناله‌ها از هر نقطه که به سمع «ظل الله» می‌رسید، در همان‌جا خفه می‌شد؛ ولی بر اثر شدت تابش «سایه خدا» ناله‌های مردم به فریادها بدل شد، آنگاه بود که شاه در اندیشه چاره شد، تا سدی درست کند که از طغیان فریادها در برابر «سایه خدا» (اعمال قدرت شاه) جلوگیری نماید؛ بر

^۱ نیازی، احمدعلی، اهداف و وظایف حکومت دینی، فصلنامه معرفت سیاسی، شماره ۳، ۱۳۸۹، ص ۱۴۹.

اثر این وضعیت بود که «شاه» در افغانستان، با الگو پذیری از شاهان مغرب زمین، به قانون‌مند کردن اعمال قدرت خود تن داد!

به دین ترتیب، جنبش قانون اساسی نویسی در افغانستان، اولین بار در سال ۱۳۰۱ش. با تصویب «نظامنامه اساسی علیه دولت افغانستان» توسط شاه امان الله، آغاز شد؛ و لی به دلیل «شاه» محوری و ناسازگاری با ارزش‌ها، هنجارها و نیاز جامعه و به دلیل عدم جامعیت و عمومیت، قانون اساسی در افغانستان از ویژگی ثبات و دوام برخوردار نبوده است، و با تغییر حکومت، قانون اساسی؛ نیز تغییر می‌نموده است، به گونه‌ای که از سال ۱۳۰۱ تا سال ۱۳۷۲ش. هفت قانون اساسی تدوین، تصویب و ملغی اعلام شده است، و تا سال ۱۳۸۲ به طور میانگین برای هر دوازده سال، یک قانون اساسی در افغانستان تصویب و ملغی گردیده است. بدین ترتیب، هشتمین قانون اساسی در افغانستان در پی هشت دهه آزمون و خطا در زمینه قانون اساسی نویسی و گشوده شدن فصل جدید از دموکراسی-خواهی در سال ۱۳۸۲ به وجود آمد که برای اولین بار در تاریخ این کشور، قانون اساسی متناسب با وضعیت فرهنگی و هنجارهای پذیرفته شده، در این کشور به شمار می‌آید، اقلیت‌های دینی به رسمیت شناخته شده، و حقوق تمام اقوام افغانستان در آن پیش‌بینی شده است.^۲

مفهوم جمهوری اسلامی

در جمهوری اسلامی، جمهوری مبین شکل حکومت و اسلامی نشانگر محتوای آن است. واژه جمهوری از ترکیب لاتین *res publica* به معنی «امور مردم» اخذ شده و معرف رژیم است که در آن «رییس کشور و به طور کلی کارگزاران حکومت اعم از قانون گذاران و مجریان به طور مستقیم یا غیر مستقیم توسط مردم انتخاب می‌شوند». ماهیت جمهوری اصولاً منوط به «درجه دموکراتیک بودن گزینش زمامداران، چگونگی رابطه آن‌ها با یکدیگر، نظام تصمیم‌گیری‌ها و نیز شدت و ضعف عمومیت، آزادی و صحت انتخابات است». در نظام جمهوری

^۱ شریفی، بازنگری و مبانی آن در قانون اساسی افغانستان، فصلنامه تخصصی پژوهشنامه حقوق، سال اول،

۱۳۹۰، ص ۸

^۲ همان

مسئولین و مقامات کشوری حقوق و امتیازاتی برابر با مردم داشته، از طریق انتخابات ادواری برگزیده شده و نظارت پذیر و پاسخگو هستند. این قالب هنگامی که با پسوند اسلامی تلفیق می شود ضمن حفظ ویژگی های خود به اصول اسلامی محدود می شود؛ بنابراین به نظر می رسد علت اصلی انتخاب قالب جمهوری برای تلفیق با صفت اسلامی و تشکیل حکومت اسلامی، سازگاری بیشتر جمهوری با مبانی اسلامو انطباق بیشتر معیارهای حکومت اسلامی با مبانی دموکراسی است. در جمهوری اسلامی، جمهوری به معنای اتکا بر آرای اکثریت، در قانون اساسی طرز استعمال قوای کشور یا همان شیوه اجرای حاکمیت ملی را با توجه به محتوای جمهوری یعنی اسلام مشخص می کند. در واقع جمهوری اسلامی در چهره اصیل خود به معنای پابندی جمهوریت و اسلامیت به همدیگر یا همان اجرای تعالیم اسلام به خواست و رضایت مردم است!^۱

در افغانستان جمهوری اسلامی بدون هیچ پسوندی طبق ماده ۱ قالب حکومت معرفی شده است:

«افغانستان، دولت جمهوری اسلامی، مستقل، واحد و غیر قابل تجزیه است.^۲»

زمینه های قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی افغانستان

طبق مقدمه قانون اساسی افغانستان اعتقاد به دین مقدس اسلام، رعایت منشور ملل متحد و احترام به اعلامیه جهانی حقوق بشر «به منظور تاسیس نظامی متکی بر اراده مردم و دموکراسی» و «حفظ کرامت و حقوق انسانی» از اعتباری همسان برخوردارند. پیرو این مهم، ماده ششم به صراحت اشعار می دارد: «دولت به ایجاد یک جامعه مرفه و مترقی بر اساس حفظ کرامت انسانی، حمایت حقوق بشر، تحقق دموکراسی و ... مکلف است». به موجب این ماده، سه معیار کرامت انسانی، حقوق بشر و دموکراسی در کنار هم و از اعتباری یکسان برخوردارند. قانونگذار افغانی در ماده ۷، بار دیگر موارد گفته شده در مقدمه را تاکید می کند: «دولت، منشور

^۱ منصوریان، ناصر علی؛ آگاه، وحید؛ مسئله یابی اسلامی در قوانین اساسی ایران افغانستان و موریتانی. مجله

پژوهشنامه علوم سیاسی، شماره ۲۶، ۱۳۹۱، ص ۲۰۹.

^۲ همان، ص ۲۱۱.

ملل متحد، معاهدات بین الدول، میثاق‌های بین المللی که افغانستان به آن ملحق شده و اعلامیه جهانی حقوق بشر را رعایت می‌کند». علاوه بر موارد گفته شده، قانون اساسی افغانستان در مواد دیگری با تاکید بر حفظ کرامت انسان، اهمیت ویژه این ضابطه را متذکر می‌شود؛ بنابراین می‌توتن حقوق بشر را از جمله منابع قانون اساسی افغانستان دانست؛ امری که نشان از ظرفیت بالای سازگاری اسلام و حقوق بشر دارد.^۱

پذیرش تکثرگرایی در مبانی-با امتیازاتی که دارد- در پاره‌ای موارد ممکن است با چالش جدی روبه رو شود؛ مثلاً ممکن است که قانون و مقرراتی که ناشی از خاستگاه اعلامیه جهانی حقوق بشر و اندیشه مطلق دموکراسی است با قانون برخاسته از خاستگاه منابع اسلامی تناقض داشته باشد (محمدی، ۱۳۸۷، ۵۵)، برای نمونه:

قانون اساسی به تبعیت از اعلامیه جهانی حقوق بشر (اعلامیه جهانی حقوق بشر، ماده ۵) و میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، (میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، ماده ۷) شکنجه و هر نوع مجازاتی را که موهن و مخالف کرامت انسانی باشد، منع قرار داده است، چنانچه پاراگراف سوم ماده بیست و نهم قانون اساسی تصریح نموده که: «تعیین جزایی که مخالف کرامت انسانی باشد، ممنوع است.» و به اساس حکم ماده ششم قانون اساسی، دولت مکلف به حفظ کرامت انسانی و حمایت حقوق بشر است؛ در حالی که طبق احکام شریعت اسلام، حدود و قصاص (اعدام کردن) از جمله جرایم مقدره است که به نص صریح قرآن کریم، جرمیت و مجازات آنها ثابت گردیده است. تطبیق مجازاتی مانند قصاص، رجم و سنگسار کردن و (شلاق) زدن، طبق قواعد بین المللی از جمله جرایم و مجازاتی است که مخالف کرامت انسانی دانسته شده‌اند. از جانبی هم به اساس حکم ماده هفتم قانون اساسی، دولت معاهدات بین الدول و میثاق‌های بین المللی اعم از منع شکنجه را که به آنها ملحق گردیده است، قابل رعایت می‌داند.^۲

^۱ همان، ص ۲۱۳.

^۲ رسولی، محمد اشرف، تحلیل و نقد قانون اساسی افغانستان، چاپ دوم، انتشارات سعید، کابل، ۱۳۹۱، ص

اصول منحصر بر حاکمیت دینی قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان

مقدمه قانون اساسی: ما مردم افغانستان: با ایمان راسخ به ذات پاک خداوند (ج) و توکل به مشیت حق تعالی و اعتقاد به دین مقدس اسلام. با درک بی‌عدالتی‌ها و نابسامانی‌های گذشته و مصایب بی‌شماری که بر کشور ما وارد آمده است؛

با تقدیر از فداکاری‌ها، مبارزات تاریخی، جهاد و مقاومت برحق تمام مردم افغانستان و ارج گذاری به مقام والای شهدای راه آزادی کشور؛

بادرک این که افغانستان واحد و یکپارچه به همه اقوام و مردم این سرزمین تعلق دارد؛ با رعایت منشور ملل متحد و با احترام به اعلامیه جهانی حقوق بشر؛ به منظور تحکیم وحدت ملی و حراست از استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور؛ به منظور تأسیس نظام متکی بر اراده مردم و دموکراسی؛ به منظور ایجاد جامعه مدنی عاری از ظلم، استبداد، تبعیض و خشونت و مبتنی بر قانونمندی، عدالت اجتماعی، حفظ کرامت و حقوق انسانی و تأمین آزادی‌ها و حقوق اساسی مردم؛

به منظور تقویت بنیادهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و دفاعی کشور؛ به منظور تأمین زندگی مرفه و محیط زیست سالم برای همه ساکنان این سرزمین؛ و سرانجام، به منظور تثبیت جایگاه شایسته افغانستان در خانواده بین‌المللی؛ این قانون اساسی را مطابق به واقعیت‌های تاریخی، فرهنگی و اجتماعی کشور و مقتضیات عصر، از طریق نمایندگان منتخب خود در لویه جرگه مورخ چهاردهم جدی سال یک هزار و سه صد و هشتاد و دو هجری شمسی در شهر کابل تصویب کردیم.

ماده اول: افغانستان، دولت جمهوری اسلامی، مستقل، واحد و غیر قابل تجزیه می‌باشد (جمهوری شکل و قالب نظام و اسلامیت محتوا و درون مایه آن می‌باشد).

ماده دوم: دین دولت جمهوری اسلامی افغانستان، دین مقدس اسلام است.

ماده سوم: در افغانستان هیچ قانون نمی‌تواند مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد.

ماده پنجم: تطبیق احکام این قانون اساسی و سایر قوانین، دفاع از استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی و تأمین امنیت و قابلیت دفاعی کشور از وظایف اساسی دولت می باشد.

تضاد در قانون اساسی افغانستان

مطابق ماده هفتم قانون اساسی افغانستان: «دولت منشور ملل متحد، معاهدات بین الدول، میثاق های بین المللی که افغانستان به آن ملحق شده است و اعلامیه جهانی حقوق بشر را رعایت می کند».

کسیکه اعلامیه جهانی حقوق بشر را مطالعه و از اساسات دین مقدس اسلام آگاهی داشته باشد به وضاحت میداند که به اتکای قاعده عام منطق ارسطویی اجتماع نقیضین محال است. به منظور وضاحت مطلب ذیلا به تذکر چند ماده از اعلامیه جهانی حقوق بشر و مقایسه آن با احکام الهی که درج کتاب محفوظ قرآن مجید است می پردازیم:

اعلامیه جهانی حقوق بشر در جلسه عمومی مورخ ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ مجمع عمومی ملل متحد به تصویب رسیده و دولت وقت افغانستان در پای آن امضا نموده و دولت فعلی هم که تابع قانون اساسی نافذ فعلی کشور میباشد، مکلف است در ساختار قوانین و اجراءات روزمره ی اورگان های دولتی تمامی مندرجات اعلامیه مذکور را صادقانه رعایت نمایند.

ماده اول: تمام افراد بشر آزاد زاده میشوند و از لحاظ کرامت - حیثیت و حقوق با هم برابرند.

ماده چهارم: هیچکس را نباید در بردگی یا بنده گی نگاه داشت.

ماده پنجم: هیچکس نباید شکنجه شود یا تحت مجازات ظالمانه، ضد انسانی یا تحقیر آمیز قرار گیرد.

ماده شانزدهم: هر مرد وزن بالغ حق دارد بدون هیچ محدودیتی از حیث ملت، نژاد یا دین با هم ازدواج کنند. ازدواج باید با رضایت کامل و آزادانه زن و مرد صورت گیرد، در تمام مدت زناشویی و هنگام انحلال آن در امور مربوط به ازدواج زن و شوهر حقوق مساوی دارد.

ماده هجدهم: هر شخص حق دارد از آزادی اندیشه، وجدان و دین بهره مند شود، این حق مستلزم آزادی تعیر دین یا اعتقاد و همچنین آزادی اظهار دین یا اعتقاد، در قالب آموزش

دینی، عبادات و اجرای آئین ها و مراسم دینی به تنهایی یا به صورت جمعی، به طور خصوصی یا عمومی است.

حالا میبینیم در ارتباط به محتویات و مفاد مندرجات مواد فوق الذکر اعلامیه جهانی حقوق بشر احکام بلا منازعه حقوق اسلام چگونه است و آیا سازش و امکانات تطبیق این دو در زمان و مکان واحد میسر میباشد؟

غیر قابل تغییر بودن اصول اسلامی قانون اساسی

قانون اساسی سال ۱۳۸۲ افغانستان؛ نیز از نوع قوانین اساسی مختلط می-باشد، و بر اساس ماده ۱۴۹ اصول و مواد آن از نظر ارزش، تعدیل و بازنگری به سه دسته زیر تقسیم می-شوند:

(۱) مواد و اصول که مربوط به ارزش-های حاکم بر جامعه، پیروی از دین مقدس اسلام، نظام جمهوری اسلامی، اصل استقلال و وحدت. دارای ارزش بالاتر و غیر قابل تعدیل می-باشد.

(۲) مواد و اصول مربوط به وجایب اتباع، صرف به منظور بهبود حقوق آنان مجاز می-باشد.

(۳) دیگر محتویات قانون اساسی، نظر به تجارب و مقتضیات عصر، با رعایت احکام مندرج مواد ۶۷ (حالت اضطرار) و ماده ۱۴۶ (که مربوط به تصدی مقام ریاست جمهوری توسط معاونین است) قابل تعدیل و تجدید نظر است.^۱

ضمانت اجرای مغایرت قوانین و مقررات با اسلام

قوانین

در افغانستان قانون اساسی سه نوع نظارت را پیش بینی کرده است:

نظارت قضایی: طبق ماده ۱۲۱: «بررسی مطابقت قوانین، فرامین تقنینی، معاهدات بین الدول و میثاق‌های بین المللی با قانون اساسی و تفسیر آن‌ها بر اساس تقاضای حکومت و یا محاکم، مطابق احکام قانون از صلاحیت ستره محکمه است». ستره محکمه نیز طبق بند اخیر ماده ۱۱۶ «به حیث عالیترین ارگان قضایی در راس قوه قضاییه افغانستان قرار دارد»؛ بنابراین قانون اساسی

^۱ شریفی، بازنگری و مبانی آن در قانون اساسی افغانستان، فصلنامه تخصصی پژوهشنامه حقوق، سال اول،

افغانستان بعد از ذکر لزوم تطابق قوانین با احکام اسلامی در ماده ۳، این امر را جزیی از کلیت قانون اساسی دانسته و از اسلام به عنوان امری جدا از قانون اساسی از حیث انطباق نام نبرده است. به دیگر سخن تشخیص انطباق قوانین یا سایر موارد مذکور در ماده ۱۲۱ با احکام اسلامی در دل تشخیص انطباق با قانون اساسی بوده و از این منظر از همان ضمانت اجرای قضایی موصوف برخوردار است؛

۲) از طریق رییس جمهور: بند ۱ ماده ۶۴، مراقبت از اجرای قانون اساسی را بر عهده رییس جمهور گذارده که این مهم شامل ماده ۳ (تطبیق قوانین با اسلام) نیز می شود. رییس جمهور در اجرای این امر می تواند از مهلت ۱۵ روزه و توی خود طبق بند اخیر ماده ۹۴ استفاده کند. البته اگر ولسی جرگه مصوبه را مجدداً با دو ثلث آرای کل اعضا تصویب کند، مصوبه توشیح شده محسوب و نافذ می شود؛

۳) کمیسیون مستقل نظارت بر تطبیق قانون اساسی که به موجب ماده ۱۵۷ قانون اساسی شرایط تشکیل آن به قانون عادی واگذار شده و صرفاً به تعیین اعضای آن با پیشنهاد رییس جمهور و تایید ولسی جرگه تصریح شده است. در این زمینه با توجه به عدم تصویب قانون مربوط به تشکیل کمیسیون نمی توان قضاوتی داشت، هر چند بهتر بود با پیش بینی نکات اصلی این کمیسیون در قانون اساسی شاکله این نهاد نظارتی از ثباتی همسنگ قانون اساسی برخوردار می شد.

مقررات

مطابق ماده ۱۲۰ (فصل ۷- قضا): «صلاحیت قوه قضا شامل رسیدگی به تمام دعاوی است که از طرف اشخاص حقیقی یا حکمی، به شمول دولت به حیث مدعی یا مدعی علیه در پیشگاه محکمه مطابق به احکام قانون اقامه شود». ذکر واژه «به شمول دولت به حیث مدعی یا مدعی علیه» حاکی از پذیرفتن نظام وحدت گرای اداری و عدم پیش بینی مرجع خاصی برای رسیدگی به دعاوی مردم علیه دولت است؛ بنابراین می توان چنین نظر داد که به رغم عدم اشاره صریح قانون اساسی افغانستان به امکان طرح شکایت از مقررات حکومت به دلیل مغایرت با احکام اسلامی، به موجب ماده ۱۲۱ می توان در این زمینه در پیشگاه محکمه از دولت شکایت کرد.

تشخیص مخالفت مصوبات مجلس با احکام شرع اسلام

پاسخ به این سؤال، در قانون اساسی به صراحت داده نشده است، اما در ۲ ماده در فصل «قضا»، کنترل قوانین عادی با قانون اساسی از وظایف دادگاه عالی قضایی دانسته شده است و دادگاه عالی قضایی (ستره محکمه) می تواند قوانین عادی را از حیث مطابقت با اصول قانون اساسی مورد بررسی قرار دهد. بنابراین، اگر حکومت و یا محاکم از دادگاه عالی قضایی بخواهند که قوانین عادی را از حیث عدم مخالف آن، با اسلام مورد بررسی قرار دهند، این شورا موظف است این قوانین را به حکم ماده سوم قانون اساسی از لحاظ عدم مخالفت آن‌ها با احکام اسلام مورد بررسی قرار دهد. به عبارت دیگر، در این قانون اساسی، روش کنترل قضایی پیش بینی شده است، و تا زمانی که کسی ادعا نکند فلان ماده از قانون مغایر با اسلام است، دادگاه عالی قضایی ابتدا به ساکن عمل نمی کند و چنانچه ادعایی پیدا شد، مطابق با ماده سوم قانون اساسی، دادگاه عالی قضایی موظف است آن قانون عادی را از این حیث کنترل کند!

نتیجه گیری

دین اسلام، مجموعه تعالیمی است که خداوند متعال به منظور سعادت بشر از طریق پیامبر خاتم (ص) نازل فرموده است. افغانستان، اسلام را دین رسمی خود معرفی کرده است و نظام مبتنی بر الحاد، لائیک و یاسکولار نمی باشد، بلکه نظام مبتنی بر دین می باشند، اما اسلام در قانون اساسی این کشور جایگاه متفاوتی دارد. دین رسمی کشور افغانستان اسلام است و کلیه قوانین و مقررات آن باید بر اساس موازین اسلامی باشد (وفق اصل دوم و سوم قانون اساسی افغانستان). در قانون اساسی افغانستان قوانین و مسائل اسلامی به صورت عمیق تبیین نشده، به عبارتی روح حاکم بر قانون اساسی این کشور مملو از اسلام نیست.

کشور افغانستان از فرمول منع از وضع قانون مخالف با اسلام پیروی می کند. طبق قانون اساسی افغانستان قانونگذار می تواند از هرمنبعی استفاده کند مشروط به اینکه با احکام اسلام تعارض نداشته باشد. بنابراین نقش دین در قانون اساسی افغانستان نقش منفی و مضیق نیست

^۱ احمدی، محمد امین، قانون اساسی جدید افغانستان و جایگاه شیعیان در آن، مجله شیعه شناسی، شماره ۵،

بلکه برای دولت اجازه می‌دهد در تمام عرصه‌ها قانون وضع کند و هیچ مرزی ندارد جز اینکه ناقض احکام اسلام نباشد. در قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان از مکلفیت به حمایت حقوق بشر، تحقق دموکراسی، و رعایت منشور ملل متحد، معاهدات بین الدول، میثاق‌های بین المللی و اعلامیه جهانی حقوق بشر سخن گفته شده است، که علاوه بر حاکمیت الهی و دین اسلام، در قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان پذیرفته شده و به عنوان مبنای فرعی در قانون اساسی جایگاه دارد؛ که احتمال بروز تعارض و تناقض در تفسیر قانون اساسی و دیگر قوانین موضوعه در افغانستان را به وجود می‌آورد.

منابع و ماخذ

قران کریم

۱. احمدی، محمد امین، قانون اساسی جدید افغانستان و جایگاه شیعیان در آن، مجله شیعه شناسی، شماره ۵، ۱۳۸۳.
۲. آشوری، داریوش، دانشنامه سیاسی، تهران، انتشارات سهروردی، چاپ اول، ۱۳۶۶.
۳. تقوی، مصطفی، احکام حکومتی؛ قانون اساسی و کارآمدی، مجله جستارهای سیاسی معاصر، شماره ۳، ۱۳۹۰.
۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات، مدخل دین، دفتر نشر کتاب، ۱۳۶۳، بی‌جا.
۵. رسولی، محمد اشرف، تحلیل و نقد قانون اساسی افغانستان، چاپ دوم، انتشارات سعید، کابل، ۱۳۹۱.
۶. رهنمایی، سید احمد، غرب شناسی، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۶، چاپ نهم.
۷. شجاعی زند، علی رضا، آنک مسیح... اینک انسان!، هفت آسمان (فصل نامه تخصصی ادیان و مذاهب)، شماره هشتم، ۱۳۷۹.

۸. شریفی، بازنگری و مبانی آن در قانون اساسی افغانستان، فصلنامه تخصصی پژوهشنامه حقوق، سال اول، ۱۳۹۰.
۹. صرامی، سیف الله، احکام حکومتی و مصلحت، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۰.
۱۰. عمید زنجانی، عباس علی، بایدها و نبایدها در قانون اساسی، مجله الهیات و حقوق، شماره ۶، ۱۳۸۱.
۱۱. فرهیخته، شمس الدین، فرهنگ فرهیخته-واژه-ها و اصطلاحات سیاسی-حقوقی، تهران، انتشارات زرین، چاپ اول، ۱۳۷۷.
۱۲. فضلی، عبدالهادی، ساختار کلی حکومت اسلامی شرح اصول قانون اساسی اسلامی از دیدگاه شهید صدر، حکومت اسلامی، مترجم: امینی، عبدالله، شماره ۲۰، ۱۳۸۰.
۱۳. قانون اساسی افغانستان، ۱۳۸۲.
۱۴. مجله دانش پژوهان، اسلام و سکولاریسم، شماره ۷، ۱۳۸۴.
۱۵. منصوریان، ناصر علی؛ آگاه، وحید؛ مسئله یابی اسلامی در قوانین اساسی ایران افغانستان و موریتانی. مجله پژوهشنامه علوم سیاسی، شماره ۲۶، ۱۳۹۱.
۱۶. نجفی، موسی، تمدن برتر، اصفهان، چاپ دوم. آرما، ۱۳۹۰.
۱۷. نمازی، محمود، بررسی تطبیقی تعریف و مولفه‌های دین در نگاه غرب و اسلام، مجله معرفت، شماره ۱۸۳، ۱۳۹۱.
۱۸. نیازی، احمدعلی، اهداف و وظایف حکومت دینی، فصلنامه معرفت سیاسی، شماره ۳، ۱۳۸۹.
۱۹. وثیق، شیدان، لائسیته چیست؟؛ تهران: نشر اختران، چاپ دوم، ۱۳۸۷.

20. Rosemary Goring, Dictionary Of Beliefs and Religions, Wordsworth, second edition, 1995.